این صفحه پیام‌ها، متن‌ها، عکس‌نوشت‌ها و خبرهای کوتاه منتشر شده در فضای مجازی را بازنشر می‌دهد. تلاش بر این است که دیدگاه‌ها و نظرات کاربران اندیشمند شبکه‌های اجتماعی در عرصه مکتوب هم دیده شود.

آیینه نفس

انسان‌هایی با برد دید بی‌نهایت

شهید سید محمدحسینی بهشتی:

آقایی اگر سر خودش بلایی بیاوری حالت دفاع می‌گیرد، اگر سر بستگان نزدیکش بلایی بیاید و به آنها ظلمی شود در برابر ظلم قیام می‌کند، اما اگر به یکی از قشرهای دور جامعه ستمی شود، با اینکه آن ظلم علی کل حال موجی است که دامنه‌اش زندگی او را می‌گیرد، اما گویی به او مربوط نیست. چرا؟ چون برد دیدش از نظر برد عرضی و برد مکانی و برد اجتماعی مسئله به او ارتباطی ندارد. پس اینکه انسان‌هایی در برابر نتیجه‌های دوردست زمانی و دوردست مکانی حالت تلاش و عمل به خودشان نمی‌گیرند، به مقدار زیادی ناشی از «کم بردی در دید» است. ایمان به خدا و ایمان به معاد و به طور کلی، ایمان به عالم وسیع آفرینش و آفریدگار، نخستین اثرش برای مسلمانان باید این باشد که برد دیدش حتی از دایره زمانی هم پافراتر نهد، دیدش حتی از ناحیه خانه و خانواده و شهر و ملت و نژاد هم پافراتر نهد.

پس یکی از نخستین نتایج ایمان به مبدأ و معاد برای مسلمان باید این باشد که در بردی بی‌نهایت بیندیشد، فکر کند و عمل کند. اگر مسلمانی این اولین اثر ایمان به مبدأ و معاد در او به چشم نخورد بدانید معرفت دینی او ناقص است.

سید محمدحسینی بهشتی، در مکتب قرآن، ج۲، صص۲۸-۲۷

بدترین نوع خیانت ترویج فهم غلط درباره دشمنه

شیخ مرتضی با درج تصویری از شهید سلیمانی نوشت:

حاج قاسم می‌گفت بدترین نوع خیانت:

- دو صدایی ایجاد کردن درباره دشمنه
- ترویج فهم غلط درباره دشمنه
- کوچه دادن و اطمینان خاطر دادن به دشمنه
- از بین بردن حساسیت جامعه درباره جنایات دشمنه
- سرد کردن و ناامید کردن جامعه دربرابر دشمنه

هدیه به روح مطهر حاج قاسم و همه شهدا «صلوات».

صیاد شیرازی چه وصیت کرد؟

افشین مهرداد توییت کرد: بخشی از وصیتنامه شهید سپهبدعلی صیاد شیرازی: خداوندا! این تو هستی که قلبم را مالامال از عشق به راهت، اسلامت، نظامت و ولایت قرار دادی. پروردگارا! می‌دانم که از تو باید بخواهم مرا در رکاب امام زمانم قرار دهی و آن قدر با دشمنان قسم‌خورده‌ات بجنگم تا به فیض شهادت برسم. خداوندا! ولی امرت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را تا ظهور حضرت مهدی(عج) زنده، پاینده و موفق بدار.

به مناسبت سالروز شهادت

پویش موشک ایرانی در اربعین پربازدید شد

راه دیالمه نوشت: کاربران عرب زبان در فضای مجازی با انجام پویشی در اربعین، روایت پیروزی‌های ایران در دفاع مقدس ۱۲ روزه را به پربازدیدهای جهانی تبدیل کردند. ابوالفضل، معروف به ابه‌وجود فعال مجازی مشهور عراقی با نمایش حرکت دستش شروع کننده این پویش بوده است.

آن مرد شوریده خود استاد بود

محمد پدرام با درج این تصویر توییت کرد: آن پیر شوریده‌ای که در آثار فرشچیان می‌دیدیم و ما را به عالم خیال‌انگیز رنگ و نور و عرفان می‌برد، انعکاسی از باطن نورانی خود این مرد بزرگ بود. چقدر این مرد در برابر اهل بیت خاضع و با معرفت بود. چه ادبی! چه معرفتی! چه عشقی! خوشا به حال او...

واکنش کاربران فضای مجازی به شهادت انس شریف خبرنگار جوان فلسطینی

«انس» ادامه بده تو صدای مایی

حدود سه هفته پیش وقتی انس در پخش زنده داشت از بیمارستان گزارش می‌داد بابت از هوش رفتن زنی سالمند به علت گرسنگی به گریه افتاد. صدای مردم از پشت سرش میاد که «انس ادامه بده، تو صدای مایی، ادامه بده» بعد از همین گزارش، سخنگوی ارتش اسرائیل علنی تهدیدش کرد. منابع مختلفی گزارش دادند انس شریف خبرنگار خستگی‌ناپذیر و استوار فلسطینی همراه با چند تن دیگر از همکارانش در بمباران خیمه خبرنگاران در برابر بیمارستان شفای غزه به دست رژیم صهیونیستی به شهادت رسیده است. انس خبرنگار الجزیره بود و مشهورترین خبرنگار ساکن غزه. واکنش کاربران شبکه‌های اجتماعی به شهادت این خبرنگار خستگی‌ناپذیر نبرد غزه را می‌خوانید. انس وصیتنامه‌ای نیز از خود به جای گذاشته که ترجمه آن از سوی یکی از کاربران منتشر شده و در انتهای همین گزارش آمده است.

بشری سعد

«ادامه بده، تو صدای غزه هستی انس، ادامه بده».

۶۷۳ روز، درد و گرسنگی را تحمل کرد تا صدای مظلومیت غزه و کودکانش باشد. ارتش رژیم کودک‌کش با وقاحت کامل مسئولیت حمله به چادر خبرنگاران الجزیره و قتل هفت خبرنگار را بر عهده گرفت و اعلام کرد این ترور را به عمد انجام داده است.

وجیهه سامانی

در پناه خدا باشی، انس شریف!

ماه‌ها بود اخبار غزه را از صفحاتش پیگیری می‌کردم. روایت‌ها و اخباری دردمندانه و غیرتمندانه. تا دقایقی قبل، آخرین تلاش‌هایش را برای بیدار کردن وجدان خفته جهان کرد و حالا در آغوش پر مهر پروردگار آرام گرفته است...

بدرود برادر نادیده‌ام.

سید امیرحسین هاشمی

دیشب انس شریف به همراه تعدادی خبرنگار (کل تیم الجزیره) در حمله اسرائیل به شهادت رسیدند. مردی که بیش از یک سال متوقف نشد و تا میتونست صدای مظلومیت مردم غزه بود و خیلی از تصاویری که ما میدیدیم، حاصل زحمات او بود...

او رفت و آخرین وصیتش رو خطاب به دنیا نوشت: «... باشد که خداوند شاهد باشد بر کسانی که سکوت کردند، کسانی که به کشتن ما رضایت دادند و پیکرهای تکه‌تکه‌شده کودکان و زنان ما هیچ حسی را در قلبشان برنینگیخت و کشتاری را که بیش از یک سال و نیم است بر ملت ما روا داشته می‌شود، متوقف نکردند!» رحمت‌الله‌علیه

خانم فردوس

چه دخترها بی‌پدر شدند. چه پدرها که بی‌دختر شدند. یک کلیپ زیبا از انس شریف و دخترش رو دیدم، جگرم سوخت... لعنت بر رژیمی که دشمن انسانیت و بشریته. دشمن آغوش‌ها و بوسه‌های عاشقانه است...

محمدرضا کردلو

حالا انس الشریف شهید شده و البته اسرائیل او را کشته است و من در میانه مسیر مزار سید شهیدان تاریخ وصیتنامه او را میخوانم. از آرزوها و امیدهایش نوشته و پس از تحمل همه رنج‌ها، اراده خدا را غالب می‌بیند. اَنس به دین احرار زیست. یا ابالاحرار، یاحسین(ع)، او را بپذیر.

جنلی

محمد هنیه خبرنگار الجزیره ۱۰ روز پیش تو واتساپ به انس‌الشریف پیام داده: «داداش برو قطر زندگیتو رو به راه کن». انس جواب داده: «از غزه خارج نمیشم مگر به سوی بهشت». ما آدمای کوچیکی هستیم در مقابل این شیر مردا.

علی سلطانی(هامش)

آدمی در مهلکه‌ها آبدیده می‌شود. آبدیدگی نه فقط در تحمل بیشترِ دشواری، نه فقط در صبر زیباتر که در یافتن نگاهی ژرف‌تر به زندگی و دیدن دوردست‌هایی که در حالت عادی نمی‌دید. آبدیدگی معرفتی و نه فقط روانشناختی. آبدیدگی در نشستن بر سر شهر و از بالا بر دشواری‌ها نگاه کردن.

آبدیدگی در رسیدن به فرزانگی‌هایی که از بین خطوط کتاب‌ها و نشستن بر نیمکت‌های دانشگاه حاصل نشده‌اند. آبدیدگی در یافتن سویه‌های مانا و فراتر از قیل و قال‌های مبتذلِ گذرا. آبدیدگی در میانبُری بلند به سوی قله در رسیدن به پختگی‌هایی که در دهه‌های دوم و سوم عمر ممکن نمی‌شد. آبدیدگی در انس الشریف شدن و نوشتن چنین وصیتنامه‌ای که در حالت عادی نه در این دهه از عمر نوشته می‌شد و نه اگر نوشته می‌شد، چنین رنگ و بو و ارتفاعی داشت.

چون که غم آید کنارش کش به عشق/ از سر رِبوه [بلندی] نظر کن در دمشق

حسین صارمی

وصیتنامه خبرنگار شهید انس شریف: شما را به فلسطین، گوهر تاج مسلمانان و تپش قلب هر آزاده در این جهان وصیت می‌کنم. اگر این کلمات به دستتان رسید، بدانید که اسرائیل توانسته مرا بکشد و صدایم را خاموش کند. در آغاز، سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد. خداوند می‌داند با تمام توان و قدرت تلاش کردم تا تکیه‌گاه و صدای مردمم باشم. از همان روزی که چشم به زندگی در کوچه‌ها و محله‌های اردوگاه جبالیا گشودم، آرزویم این بود که خداوند به من عمر دهد تا همراه خانواده و عزیزانم به شهر اصلی‌مان، عسقلان اشغالی «المجدل» بازگردم، اما مشیت الهی پیشی گرفت و حکم او نافذ شد.

رنج را با همه جزئیاتش زیسته‌ام و بارها طعم درد و فقدان را چشیده‌ام. با این حال، هرگز از انتقال حقیقت همانگونه که هست، بی‌کم‌وکاست و بی‌تحریف، کوتاهی نکردم؛ به امید آنکه خداوند شاهد باشد بر کسانی که سکوت کردند و آنان که به کشتار ما رضایت دادند، بر کسانی که نفس‌هایمان را محاصره کردند و پیکرهای تکه‌تکه کودکان و زنانمان دلشان را نلرزاند و جلوی این کشتار بیش از یکسال‌ونیمه را نگرفتند. شما را به فلسطین، گوهر تاج مسلمانان و تپش قلب هر آزاده در این جهان، سفارش می‌کنم.

شما را به مردم آن و به کودکان ستمدیده و کوچک سفارش می‌کنم؛ کودکانی که عمرشان به آنها مهلت نداد تا رؤیا ببافند و در امنیت و آرامش زندگی کنند و جسم پاکشان زیر هزاران تُن بمب و موشک اسرائیلی خرد شد و پاره‌های پیکرشان بر دیوارها پراکنده گشت. شما را سفارش می‌کنم که نه زنجیرها خاموشتان کند و نه مرزها بازدارتان؛ پل‌هایی باشید برای آزادی سرزمین و مردم تا خورشید عزت و آزادی بر کشور غصب‌شده‌مان بتابد. شما را به خانواده‌ام سفارش می‌کنم.

به نور چشمم، دختر عزیزم «شام» که روزگار به من فرصت نداد تا بزرگ شدنش را ببینم آنگونه که در رؤیاهایم بود. به پسر عزیزم «صلاح» که آرزو داشتم یاورش باشم و همسفر زندگی‌اش تا بزرگ شود، بارم را سبک کند و ادامه‌دهنده راه باشد. شما را به مادرم سفارش می‌کنم؛ مادری که با دعای خیرش به آنچه رسیدم، رسیدم؛ دعایش پناهگاهم بود و نور راه من. از خدا می‌خواهم قلبش را آرام سازد و پاداش نیکی به او دهد.

شما را به همسرم «ام صلاح - بیان»، سفارش می‌کنم؛ همسری که جنگ ما را روزها و ماه‌ها از هم جدا کرد، اما او همچون تنه زیتونی خم‌ناپذیر، بر عهد خود ماند، صبور و باایمان و امانت را در غیابم به خوبی پاس داشت. پس از مرگم، یار و پشتیبانشان باشید. اگر بمیرم بر اصولم استوار می‌میرم و گواه می‌گیرم که به قضای الهی راضی‌ام، به دیدارش ایمان دارم و یقین دارم آنچه نزد اوست، بهتر و پایدارتر است. خدایا! مرا در زمره شهیدان بپذیر، گناهان گذشته و آینده‌ام را ببخش و خونم را نوری قرار ده که راه آزادی را برای مردم و سرزمینم روشن کند. مرا اگر کوتاهی کرده‌ام، ببخشید و برایم طلب رحمت کنید که من بر عهد خود ماندم و تغییر و تحریفی نکردم. غزه را فراموش نکنید و مرا از دعای خیرتان برای آمرزش و قبولی محروم نسازید...

۳ افسانه درباره فقر

کانال ترجمان علوم انسانی نوشت: محال است نبینیم‌شان. با وجود آنکه جوامع انسانی امروزه بیش از هر نقطه دیگری از تاریخ ثروت دارند، فقرا همه‌جا هستند. خیلی وقت‌ها آنها در همسایگی یا اصلاً در خانه ثروتمندان زندگی می‌کنند. شاید به خاطر همین حضور همه‌جایی آنهاست که کم‌کم این پدیده عجیب و غیرطبیعی برایمان عادی شده است. گویی همیشه چنین بوده است که عده‌ای دارا و عده‌ای بی‌چیز باشند. اما آیا این واقعیت که فقر را همه جا می‌بینیم، توجیهی برای وجود همیشگی آن است؟ آیا فقر چیزی طبیعی است؟

جواب دادن به این سؤال، به یک معنا ساده است. قاطعانه می‌توانیم بگوییم خیر. فقر طبیعی نیست. بهترین دلیلش این است که در بخش بسیار بزرگی از تاریخ چندهزار ساله زندگی بشر روی زمین، اصلاً انسان‌ها نمی‌دانسته‌اند فقر چیست. فقر اختراعی است که چندان هم سابقه‌ای طولانی ندارد.

سه افسانه خیلی قدرتمند گرداگرد فقر را گرفته‌اند. اولین افسانه می‌گوید: «فقر همیشه با ما بوده و خواهد بود» اما واقعیت این است: فقر تنها وقتی به وجود آمد که شکاف طبقاتی، انحصار و اقتصاد پولی شکل گرفت. وقتی پول به شرط لازم برای دسترسی به منابع ضروری، مثل زمین و آب و غذا تبدیل می‌شود، این شکاف عمیق‌تر هم می‌شود. جوامعی که پول و انحصار در آنها رایج نبوده، با برابری بیشتری از مواهب فراوان طبیعت بهره‌مند می‌شدند و فقر را تجربه نمی‌کردند. فقر جایی پدید می‌آید که مجبور باشی همه‌چیز را بخری، اما پولی نداشته باشی.

دومین افسانه همین‌جا از راه می‌رسد. طبق این افسانه، «فقر کمبود پول است». اگر فقر فقط نداشتن پول بود، می‌شد با انتقال مقداری پول، مسئله را حل کرد اما واقعیت این است که فقر شبکه‌ای درهم‌تنیده از محرومیت‌هاست که فراتر از حساب بانکی اشخاص است. فقر هم «نیازی رفع نشده» است هم «آرزویی برآورده‌نشده».

فقر در قدم اول، یعنی نداشتن غذا، سرپناه و امنیت، یعنی مریض شوی و نتوانی پیش دکتر بروی یا فرزندت را به خاطر یک بیماری قابل پیشگیری از دست بدهی. فقر پوشیدن لباس‌هایی است که اندازه‌ات نیست، آشامیدن آبی است که برای آشامیدن نیست. اما فراتر از این، فقر ناتوانی‌ای است که فرد را در برابر دروغ، دسیسه و استثمار بی‌دفاع می‌کند. فقر ترس و اضطراب و تحقیر و سرکوب است. یک کلام، فقر ناشی از موانع ساختاری است: ممانعت از دسترسی به منابعی که جامعه و کره زمین مملو از آنند.

سومین افسانه این است که «مقصر خود فقرا هستند.» این حرف تکراری درباره ثروت و فقر را زیاد شنیده‌ایم. واقعیت این است که مجموعه‌ای پیچیده از عوامل مختلف، از نابرابری‌های سیستمی گرفته تا ساختارهای اقتصادی، ثروت و فقر را شکل می‌دهند و در نهایت تعیین می‌کنند که چه کسی فقیر باشد و چه کسی غنی.

مثالی ساده کافی است: دو دختر را تصور کنید که تازه به دنیا آمده‌اند. یکی در فنلاند، دیگری در افغانستان. به نظرتان کدامشان آینده بهتری دارد؟ و چقدر از این تفاوت به تلاش‌ها و ویژگی‌های شخصی آنها مربوط است؟ فقر چیزی است که نه یک شخص، بلکه جامعه آن را تحمیل می‌کند. سیستم‌ها و سیاست‌ها شرایطی را رقم می‌زنند که افراد را در دام فقر می‌اندازد. این ساختارها افراد را آسیب‌پذیر و نابرابری را دائمی می‌کنند و رهایی از دام فقر را دشوار می‌سازند. تا وقتی فقر را اینگونه نفهمیم، راهی برای تسکین آن نداریم. «فقر نه تقدیر است، نه تنبلی»

نوشته آنیرود کریشنا و درک فیلیپسِن
و ترجمه محمد مهدی پور

هنری به مثابه آیینه یک باطن مصفّا

محمدرضا کایینی در کانال شخصی‌اش در فضای مجازی نوشت: اتاق کاری کوچک داشت، در آپارتمانی نزدیک به امامزاده صالح تجریش. با وسایلی ساده و به دور از چینش‌های مقهورکننده برای میهمان. یک بار پرده اتاق را کنار زد و با اشاره به ساختمان نیمه کاره امامزاده گفت: ملات ساختمان قبلی، از ایمان بود و این یکی از سیمان!... بنای جدید به دلش ننشسته بود. دلی پُر داشت از «هنربند»ی‌های باسمه‌ای که خط و رنگ را روی بوم رها می‌کنند و یافتن مفهوم را به مخاطب وامی‌نهند و او را به هپروت سوق می‌دهند! حسادت هم‌صنفان که دیگر جای خود داشت! جماعتی که به شکوه هنرش و اقبال خلایق بدان رشک می‌بردند و آن را به توجیهاتی سُست، فرومی‌کاستند. باورتان شود که در دنیای ما، آدم‌هایی چون او با تمام وسعت خویش تنهایند و گاه به عزلت سوق می‌یابند!

به قول آل احمد، بهتر است مرتب باشم به ترتیب تاریخی و داستان را از آغازش بگویم. در نوجوانی نام پُرجلالت و مطنطن «استاد محمود فرشچیان» تداعی‌گر نقش‌هایی بود که روح و ضمیر مخاطَب را از فرش به عرش می‌برد! تا آن زمان تنها هنرش را مسحورکننده یافته بودم، اما از زمانی که بر حسب یک اتفاق با خودش مراودت یافتم، اخلاقش را همپای تصویرهایش دیدم. هُنری‌مردی که ادب و تواضع و صمیمیت و سخاوت و میهمان‌نوازی و بسا از این دست را در آغازین دیدار نمایان می‌ساخت. به عبارت دیگر، لطافت و چشم‌نوازی طرح‌هایش بازتابی از یک باطن مصفّا بود. در این میانه اما شستم خبردار شد که در پایان دهه ۶۰ و در پی یک دلخوری، مدتی جلای وطن کرده و در خارج زیسته است. چندی بعد حکیمی هنرشناس و مدبر، پیکی فرستاد و به مهر از او خواست که به وطن بازگردد و کار خویش را در این آب و خاک پی گیرد! اینگونه بود که وی بازگشت و دریچه‌ای نو از فضل و فراست را بر دوره خویش گشود. بسا آثار ماندگار از جمله ضریحین حسینی و رضوی (ع) را طراحی نمود که هریک حکایت‌ها و داستان‌هایی شگفت دارد که برخی واگویه شده‌اند. و سرانجام جوانی جان و حتی جسم آن بزرگ، بیش از همه به چشم این قلم آمد. به رغم کهولت و بیماری‌هایی چند، شور و تحرکی داشت مثال‌زدنی و به دشواری می‌شد سنش را حدس زد! کسانی چون او که دریچه‌ای به سوی حقیقت و زیبایی‌های آنند، هماره جوانند و باقی، حتی پس از مرگ! یادش گرامی باد. ۱۸ مرداد ۱۴۰۴

اربعین یک آزمون تمدنی است

سیدیاسر جبراییلی نوشت: اربعین، صرفاً یک مناسک آیینی نیست؛ یک آزمون تمدنی است. بازنمایی یک «جهانِ ممکن» است که با منطق بازار تنظیم نمی‌شود، با منطق محبت، اخوت و ایثار سامان می‌یابد.

اربعین، سرزمین رؤیاست، اما نه یک رؤیای خیالی؛ واقعیتی است که سالانه میلیون‌ها انسان در آن نفس می‌کشند، راه می‌پیمایند، می‌بخشند و برادروار زیست می‌کنند. اربعین جایی است که در آن سود معیار ارزش نیست؛ ایثار، قانون زندگی است.

اربعین، قیامی تمدنی علیه مدرنیته‌ای است که انسان را به کالا و روابط انسانی را به قرارداد خرید و فروش تقلیل داده است. اینجا خدمت نه خریدنی است و نه فروختنی، بلکه به زور عشق عرضه می‌شود. صاحبان نان و آب و موکب، خواهش می‌کنند تا رهگذران گرسنه و خسته و غریب، لحظه‌ای میهمانشان شوند. اربعین، قیام انسانیت علیه نئولیبرالیسم است. در جهانی که سرمایه‌داری همه چیز را به کالا بدل کرده است، اربعین، اراده معکوس انسان است برای بازپس‌گیری کرامتش، برای شکستن طلسم شیءشدگی، برای بازسازی رابطه‌ها بر مدار انسانیت.

اینجا مناسبات استثثار درهم شکسته است. این جامعه، بر ایثار استوار است. ایثار، نه به معنای صدقه ثروتمند به فقیر، بلکه به مثابه پیمان انسانی برادری است که رنج برادرش را رنج خود می‌بیند. در این الگوی تمدنی، رفاه و پیشرفت، نه در تولید بیشتر، بلکه در مصرف آگاهانه‌تر، نه در انباشت سرمایه، بلکه در توزیع عدالت‌محور نعمت، معنا می‌یابد. در اینجا، «رشد» معادل افزایش تولید ناخالص ملی نیست، بلکه معادل کاهش دردهای خالص انسانی است. «پیشرفت»، به معنای توانایی زیستن با دیگران، برای دیگران و از دل دیگران است؛ نه رقابت برای حذف دیگری.

اربعین، همان لحظه‌ای است که جامعه سرمایه‌دارانه با یک زیستِ آلترناتیو به چالش کشیده می‌شود. در این جهان، تو غریب نیستی، چون در هر موکبی، برادری داری. گرسنه نیستی، چون گمنامی تو را اطعام می‌کند. بی‌پناه نیستی، چون درها پیش از آنکه بخواهی، به سویت گشوده می‌شوند. در دنیای آینده، اگر قرار است نجاتی باشد، نه از دل رقابت بی‌پایان بازار خواهد آمد و نه از دل دولت‌های رفاه سرد و بوروکراتیک، بلکه از چنین جوامعی خواهد آمد؛ از اربعین.

اربعین، مدینه‌النبی نیست، اما تمهید آن است. اربعین، حکومت عدل جهانی نیست، اما تمرین جهانی عدالت است و هر سال، میلیون‌ها انسان در این تمرین مشارکت می‌کنند؛ با پای پیاده، با دل شکسته، با امیدی بزرگ...

أَتَرَانا نَحُفُّ بِکَ وَأَنْتَ تَؤُمُّ الْمَلأَ وَقَدْ مَلَأْتَ الْأَرْضَ عَدْلاً؟

برای به جمعیت رسیدن

کانال عقل آبی نوشت: «مسئله این نیست که فکرهای زیادی داشته باشی، مسئله این است که به یک فکر بچسبی.»

(سورن کی‌یرکگور به نقل از فلسفه کی‌یرکگور، سوزان لی اندرسن، ترجمه خشایار دیهیمی، فرهنگ نشر نو، ص۹۶)

«شهسوار نخست باید توان آن را داشته باشد که تمام محتوای زندگی‌اش و همه معنای واقعیت را در یک خواست واحد جمع کند. اگر کسی این شدت و حدت مجموع را نداشته باشد، اگر روحش از آغاز در کثرت پراکنده باشد، هرگز به جایی نمی‌رسد که بتواند این حرکت را انجام دهد. چنین کسی با دوراندیشی سرمایه‌دارانی رفتار می‌کند که پولشان را در فعالیت‌های مختلف به کار می‌اندازند تا زیان یکی را با سود دیگری جبران کنند.»

(سورن کی‌یرکگور، همان، ص۹۷)

«در عالم یک چیز است که آن فراموش کردنی نیست. اگر جمله چیزها را فراموش کنی و آن را فراموش نکنی باک نیست و اگر جمله را به جای آری و یاد داری و فراموش نکنی و آن را فراموش کنی هیچ نکرده باشی.»

(فیه ما فیه، مولانا جلال‌الدین، تصحیح فروزانفر، ص۲۷، نشر نگاه)

«بلای اکبر تفرقه دل است و نعمت اکبر جمعیت همت است.»

(ابوعلی دقّاق؛ در: تذکرةالاولیاء، تصحیح شفیعی کدکنی، ص۷۰۹)

«همه بیماری‌های درون از درآمدن دل به بیابان‌های تفرقه روی می‌دهد و [نهایتاً] از آن شک و شرک حاصل می‌شود و هیچ‌گونه رهایی از این دو به دست نمی‌آید مگر با جمعیت.»

(صوم‌القلب: روزه دل، عماربن یاسر بدلیسی، ترجمه محمدیوسف نیری، نشر مولی، ص۵۹)

خاطرت کی رقم فیض پذیرد؟ هیهات مگر از نقش پراکنده ورقْ ساده کنی

(حافظ)

«چون نظر کنی به خدای تعالی، جمع شوی و چون نظر کنی به نفس، متفرق شوی.»

(ابوبکر واسطی؛ در: تذکرةالاولیاء، ص۸۰۷)

تفرقه، بلای اکبر است. تفرقه دل. چگونه می‌شود به خاطر مجموع رسید و به جانی که در خویش متحد است؟ ابوبکر واسطی می‌گوید با چشم دوختن به خداوند. او یگانه است و نظر دوختن به او یگانگی‌بخش است. او واحد است و چشم دل به سوی او داشتن وحدت‌بخش است. یگانگی او باید به یگانگی و یکسویی درونی ما بینجامد:

به آفتاب و به مهتابُ التفات مکن/ یگانه باش و به جز قصد آن یگانه مکن!

(کلیات شمس، غزل ۲۰۷۶)

خدا برای چه کسی مایه وحدت درون و جمعیت خاطر است؟ آیا تفکر درباره خدا و باور به او جمعیت می‌بخشد یا عشق به او و حاضر داشتن دل به ذکر او؟ و اگر ایمان به دل ما جمعیت نبخشد و ما را از بیابان تفرقه نرهاند، به چه کار می‌آید؟

خدا برای باور داشتن نیست، برای به جمعیت رسیدن است.